

[بررسی مجوزیت خوف ضرر برای عدم رعایت قیام 1](#_Toc90471673)

[لزوم بحث از قاعده لاحرج 2](#_Toc90471674)

[کلام صاحب کتاب منتقی الأصول در انکار قاعده لاحرج 2](#_Toc90471675)

[الف: مناقشه در آیات دال بر لاحرج 2](#_Toc90471676)

[ب: مناقشه در روایات لاحرج 4](#_Toc90471677)

[مراد از حرج و قدرت شرعی در کلام منتقی الأصول 6](#_Toc90471678)

[مناقشه در فرمایشات منتقی الأصول 6](#_Toc90471679)

[الف: بررسی آیات دال بر لاحرج 6](#_Toc90471680)

[1.آیه راجع به وضو 6](#_Toc90471681)

[2.آیه مربوط به صوم 7](#_Toc90471682)

[بررسی اشکال به حکمت بودن 8](#_Toc90471683)

[3.آیه مربوط به جهاد 8](#_Toc90471684)

[ب: بررسی روایات دال بر لاحرج 9](#_Toc90471685)

[وجود روایتی دیگر دال بر لاحرج 9](#_Toc90471686)

**موضوع**: حرجی بودن قیام /قیام /صلاه

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه گذشته مسئله خوف از ضرر در صورت قیام در نماز بررسی شد. در این جلسه به بیان حرجی بودن قیام و معنای حرج و اشکالاتی که به قاعده لاحرج شده است پرداخته می شود.

## بررسی مجوزیت خوف ضرر برای عدم رعایت قیام

بحث در این بود که آیا مطلق خوف ضرر برای جواز نشستن کافی است یا کافی نیست. مشهور قائلند که خوف ضرر برای جواز نماز ایستاده کفایت می کند، بلکه برخی مثل محقق خویی فرموده اند برای وجوب آن نیز کفایت می کند[[1]](#footnote-1). بحث در دلیل آن بود. گفته شد که اگر خوف ضرر منجر به حرج نفسانی شود، مثل مادری که نگران از وضع فرزندش باشدو این نگرانی برای خود او به صورت حرجی باشد، در این صورت می توان به دلیل لاحرج تمسک کرد. اما اگر این خوف ضرر منجر به حرج نشود، مجوزی برای نشستن وجود ندارد. در بسیاری از موارد خوف از ضرر منجر به حرج نمی شود، مگر خیلی ضرر های مهم که انسان را شدیدا نگران می کند.

در جاهایی که خوف ضرر منجر به حرج نشود، باید دلیل دیگری برای جواز نشستن پیدا کرد. راجع به مواردی که خوف ضرر منجر به حرجی شدن قیام شود، یا اینکه قیام حرجی تکوینی داشته باشد مثل کسی که چاق و پیر است و خیلی برایش سخت است که بخواهد بایستد و بنشیند، در این صورت جز دلیل لاحرج دلیل دیگری نداریم.

اشکالی که در جلسه گذشته مطرح شد این بود که که روایت صحیحه جمیل با فرض حرج فرموده است که شخص تا می تواند باید بایستد و نماز بخواند. متن روایت چنین بود:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَدُّ الْمَرِيضِ الَّذِي يُصَلِّي قَاعِداً فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُوعَكُ وَ يَحْرَجُ وَ لَكِنَّهُ هُوَ أَعْلَمُ بِنَفْسِهِ وَ لَكِنْ إِذَا قَوِيَ فَلْيَقُمْ»[[2]](#footnote-2)

گفته می شود که این روایت می رساند که گاهی انسان ممکن است دچار تب شدید و یا سختی شود، لکن وقتی عالم به وضع حال خود است و می داند که می تواند بایستد، باید بایستد. یعنی حرج مهم نیست، آنچه مهم است، قدرت عرفیه بر قیام است. هر کسی قدرت عرفیه بر قیام داشت، باید بایستد. گفته می شود که این روایت مخصص قاعده لاحرج در این مورد می شود.

## لزوم بحث از قاعده لاحرج

ما برای بررسی این مسئله عرض می کنیم که در مورد قاعده لاحرج و اینکه مراد از حرج چیست، اختلاف وجود دارد. گرچه اصل قاعده لاحرج را مشهور قائل هستند.

### کلام صاحب کتاب منتقی الأصول در انکار قاعده لاحرج

در منتقی الأصول در ادله لاحرج اشکال کرده اند.

#### الف: مناقشه در آیات دال بر لاحرج

 تعبیری که در این باره فرموده اند این است که فرموده اند ما سه آیه برای نفی حرج داریم:

1. آیه ای که در باب وضو و غسل و تیمم آمده است که بعد از اینکه فرمود وضو بگیرید و غسل کنید و اگر آب نداشتید تیمم کنید: ﴿وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضى‏ أَوْ عَلى‏ سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ‏ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُرِيدُ يُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون﴾[[3]](#footnote-3)
2. آیه ای که در صوم وارد شده است: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْر﴾[[4]](#footnote-4)
3. در باب جهاد مطرح شده است: ﴿جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى‏ وَ نِعْمَ النَّصِير﴾[[5]](#footnote-5)

ایشان می فرماید هیچ کدام از این سه آیه دلالت بر نفی حرج نمی کند:

1. اما آیه وضو، احتمال دارد که مراد از این آیه این باشد که ما شما را امر به وضو و غسل و تیمم کرده ایم و ممکن است شما به حرج بیفتید، ولی داعی ما از این واجبات به حرج انداختن شما نیست. ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ‏ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُرِيدُ يُطَهِّرَكُمْ مثل اینکه پدری به فرزندش می گوید من که شما را به مدرسه می فرستم نه اینکه سختی تو را بخواهم، بلکه می خواهم با سواد شوی، معنای این جمله این نیست که هر گاه احساس کردی سخت است رها کن، معنایش این است که داعی من این بود که شما باسواد شوید. ذیل آیه نیز آمده است که «لکن یرید لیطهرکم».
2. آیه صوم نیز ممکن است بدین معنا باشد که خدا که به مسافرین و بیماران گفت که غیر از ماه رمضان روزه بگیرید، هدف این نبود که آن ها به سختی بیفتند، ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْر﴾[[6]](#footnote-6)

هدف این نبود که شما با قضای صوم به سختی بیفتید، اما هدف این نبود، هدف این بود که شما آن سی روز روزه را تکمیل کنید، علاوه بر اینکه قطعا این آیه حکمت است؛ لذا سفرهایی که موجب حرج نیست نیز روزه را برمی دارد. چطور می خواهید از حکمت تعمیم استفاده کنید؟

1. در مورد آیه سوم نیز اول آن امر به جهاد آمده است. در کنار امر به جهاد «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» را فرموده است، در حالی که جهاد از بارزترین مصادیق حرج است، أعم از جهاد با نفس و جهاد با دشمن، حرج دارد. پس معنای این آیه چیست؟ بالأخره جهاد حرجی است و اگر کار آسان بود همه این کار را می کردند. پس این قرینه می شود که «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» را یکی از این دو معنا بگیریم:

**الف:** بدین معنا بگیریم که هدف خدا این نبود که در دین، شما به حرج بیفتید. می خواهد مردم ترغیب به امتثال احکام شوند، اگر سختی هم در این راه تحمل می کنید، بدانید هدف این است که به کمال برسید، خدا از سختی افتادن شما هدفی را دنبال نمی کند، مگر اینکه شما به کمال برسید.

ب: اینطور معنا کنیم که مراد مجموع دین است. یعنی به لحاظ غالب احکام اینطور فرموده است. یعنی در نوع، دین اسلام در مقایسه با ادیان سابقه، دین سختی نیست. نه اینکه بخواهد به مردم و فقهاء بگوید که هرجا دیدید حرجی است اشکال ندارد. نمی خواهد بگوید گناهان را در صورت به حرج افتادن برداشتیم، این آیه در این مطلب ظهور ندارد. آیه یک نظر مجموعی می کند که در مجموع معارف دین، برای شما حرج قرار داده نشده است. موید آن شریعت سمحۀ سهله بودن دین پیامبر و یا مضیق نبودن آن است که در روایات وارد شده است. نه اینکه بگوید تک تک احکام دین اینطور هستند که سخت نیستند؛ چون می دانیم که برخی از احکام مانند روزه گرفتن سخت هستند. امام علیه السلام وقتی این آیه را به فقهاء می دهند نه به این دلیل که فقهاء پشت سر هم تبصرۀ به احکام بزنند. مثل حاکمی که به مردم بگوید احکام دیگر کشور ها را ببینید و با کشور ما مقایسه کنید، می بینید که قوانین سختی نیست. این بدین معنا نیست که در مواردی که می داند اگر رشوه نگیرد به حرج بیفتد، جایز باشد که رشوه بگیرد.

سوال می شود که نفی حرج انحلالی نیست؟ ایشان می فرمایند که وقتی این جمله نفی حرج در کنار احکامی مثل جهاد قرار گرفت، امر دائر است بین اینکه بگوییم نظر به مجموع احکام دارد که در مجموع بگوید احکام دین، سخت نیست و اینکه بگوییم جهاد تخصیصا خارج شده است، این احتمال بر قبلی ترجیح ندارد، بلکه قبلی ترجیح دارد. بنابراین سه آیه در قرآن داریم که ایشان در منتقی الأصول دلالت سه آیه را بر قاعده لاحرج مورد مناقشه قرار داد.

#### ب: مناقشه در روایات لاحرج

اما در مورد روایات، ایشان می فرماید عمده روایات، موثقه ابی بصیر و عبدالأعلی و صحیحه فضیل است. موثقه ابی بصیر چنین است:

«الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّا نُسَافِرُ فَرُبَّمَا بُلِينَا بِالْغَدِيرِ مِنَ الْمَطَرِ يَكُونُ إِلَى جَانِبِ الْقَرْيَةِ فَيَكُونُ فِيهِ الْعَذِرَةُ وَ يَبُولُ فِيهِ الصَّبِيُّ وَ تَبُولُ فِيهِ الدَّابَّةُ وَ تَرُوثُ فَقَالَ إِنْ عَرَضَ فِي قَلْبِكَ مِنْهُ شَيْ‏ءٌ فَقُلْ هَكَذَا يَعْنِي افْرِجِ الْمَاءَ بِيَدِكَ ثُمَّ تَوَضَّأْ فَإِنَّ الدِّينَ لَيْسَ بِمُضَيَّقٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»[[7]](#footnote-7)

صحیحه فضیل نیز شبیه همین است:

«وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِي الرَّجُلِ الْجُنُبِ يَغْتَسِلُ فَيَنْتَضِحُ الْمَاءُ فِي إِنَائِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ- ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»[[8]](#footnote-8)

راجع به این دو روایت، ایشان می فرمایند: ظاهر این روایات این است که نظر مجموعی به دین کرده اند که دین مضیق نیست. نه اینکه در مقام تطبیق قاعده کلی لاحرج باشد؛ زیرا قاعده لاحرج ناظر به نفی حکمی است که به وسیله اطلاقات و عمومات ثابت است و از اطلاق و عموم، حرج لازم بیاید. اما در مورد آب کر دلیل داریم که اگر به اندازه کر رسید، چیزی آن را نجس نمی کند، نیازی به لاحرج نیست. لاحرج جایی است که یک عام یا مطلقی ثبوت تکلیف را در مورد حرج اقتضاء کند و با لاحرج نفی کنیم ولی در مورد آب کر نیازی به قاعده لاحرج نداریم. بنابراین این دو روایت نمی خواهد قاعده لاحرج را تطبیق کند بلکه می خواهد استیناس کند که دین، در مجموع دین سختی است. مثل روایتی که دال بر سمحۀ سهله بودن شریعت است.

اما روایت عبدالأعلی مولی آل سام چنین است:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَثَرْتُ فَانْقَطَعَ ظُفُرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ قَالَ يُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ امْسَحْ عَلَيْهِ»[[9]](#footnote-9)

مرارۀ باند یا چیزی از اجزاء گوسفند است که برای خوب شدن زخم می بستند. یک نوع جبیره بود. می پرسد که برای وضو چه کنم؟ امام می فرمایند از کتاب خدا می توان جواب گرفت، سپس آیه لاحرج را خواندند. ایشان می فرمایند که سند این روایت ضعیف است، زیرا عبدالأعلی مولی آل سام توثیق ندارد. و از جهت دلالت هم اشکال دارد؛ زیرا امسح علیه را ما از آیه نمی فهمیم. از آیه نفی حرج وضوی جبیره ای فهمیده نمی شود. مضمون این روایت مضمونی نیست که بتوان تصدیق کرد. آنچه از قرآن استفاده می شود این است که وضوی اختیاری واجب نیست، اما اینکه وضو به صورت جبیره باشد، از آیه استفاده نمی شود. بنابراین مضمون روایت قابل پذیرش نیست. این خلاصه فرمایش صاحب منتقی الأصول است[[10]](#footnote-10).

#### مراد از حرج و قدرت شرعی در کلام منتقی الأصول

یک نکته ای نیز ایشان تعبیر می کرد که می فرمود:

«و المراد بالقدرة الشرعيّة ليس مفهوما شرعيا في قبال المفهوم للقدرة عقلا، بل المراد بها القدرة العرفية التي هي أخصّ من القدرة العقليّة، فان القدرة بنظر العرف هي التمكن على الفعل من دون ان يكون فيه عسر و مشقة، فان العرف يسلب القدرة في مورد العسر و المشقة، و لأجل ذلك ترتفع القدرة عرفا بالمنع الشرعي عن العمل، لأن الإتيان به يوقع المكلف في تبعات مخالفة المنع الشرعي و هو امر حرجيّ عليه، فمع المنع شرعا يصدق عرفا انه غير متمكن»[[11]](#footnote-11)

یعنی کسی که حرج دارد قدرت عرفیه ندارد. تفصیل این بحث در جای خود مطرح می شود.

### مناقشه در فرمایشات منتقی الأصول

در بررسی و مناقشه در فرمایشات ایشان باید عرض کنیم که در مورد آیات کلام ایشان دارای مناقشه است زیرا:

#### الف: بررسی آیات دال بر لاحرج

1.آیه راجع به وضو

راجع به آیه اول که راجع به وضو و غسل و تیمم بود، انصاف این است که اشکال وارد است. «ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج و لکن یرید لیطهرکم».

اما ایشان نکته دیگری نیز فرموده اند مبنی بر اینکه آنچه در مورد وضو آمده است، به قرینه ذکر «مرضی» بدین معنا است که موضوع وضو، من یقدر علی الوضوء است، و طبیعتا کسی که قادر بر وضو نیست باید تیمم کند. وقتی وضو و غسل حرجی است پس لایقدر علی الوضوء است و ارتباطی به قاعده لاحرج ندارد. اگر موضوع آیه به قرینه ذکر مرضی این است که کسی که قادر نیست تیمم کند، پس موضوع وجوب غسل و وضو در آیه قادر عرفی است و موضوع تیمم کسی است که قادر بر وضو و غسل نباشد، بنابراین دیگر نیازی به قاعده لاحرج نیست. کسی که قدرت عرفیه دارد باید وضو بگیرد یعنی کسی که به حرج نمی افتد باید وضو بگیرد، دیگر نیازی به تمسک به لاحرج نیست، خود موضوع وجوب غسل می شود قادر عرفی، یعنی اگر کسی غیر قادر است اصلا دلیل وجوب وضو شامل وی نمی شود و نیازی به لاحرج نیست.

این مبنای ایشان صحیح نیست؛ زیرا به نظر ما لفظ حرج مساوق با عجز عرفی نیست. افرادی هستند که قادر عرفی بر کاری هستند ولی به سختی زیاد می افتند. اینکه ما حرج را معنا به عجز عرفی کنیم، نه مساعدت با لغت می کند و نه با استعمالات سازگار است. حرج به معنای سختی زیاد است. حتی نظر امام این بود که حرج به معنای سختی است، ما آن معنا را نمی پذیریم زیرا خلاف مناسبت حکم و موضوع است، انصافا حرج به معنای سختی زیاد است، ولی عرفا به معنای عجز عرفی نیست. ولی این مطلب را قبول داریم که آیه اول دال بر قاعده لاحرج نیست؛ صرفا دلیل بر این است که خداوند انگیزه و داعی اش بر جعل احکام این نیست که شما به حرج بیفتید.

2.آیه مربوط به صوم

اما راجع به آیه دوم که در مورد صوم است، انصافا ظاهر آیه این است که می خواهد بگوید چرا بر مسافر و مریض روزه ماه رمضان واجب نشده است، چون نمی خواهیم مردم به سختی بیفتند. ایشان می گویند انگیزه خدا از وجوب قضای صوم بر مریض و مسافر این نیست که این ها به سختی بیفتند، ولو اینکه به سختی می افتند. این معنا مورد قبول نیست؛ زیرا خدا وجوب قضا را تعلیل به یرید بکم الیسر و لا یرید بکم العسر نمی کند، بلکه نفی وجوب ادا را به این مطلب تعلیل می کند. می گوید دلیل اینکه روزه در ماه رمضان بر مسافر واجب نیست این است که خداوند نمی خواهد که مردم به سختی بیفتند.

بنابراین «مَنْ‌ كانَ‌ مَرِيضاً أَوْ عَلى‌ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ‌ مِنْ‌ أَيّامٍ‌ أُخَرَ» .یعنی دلیل اینکه وجوب صوم در ماه رمضان را از مریض و مسافر برداشتیم این بود که خداوند یسر را اراده کرده است. دلیل اینکه قضای آن را واجب کردیم، تکمیل عده یک ماه است. یعنی دو تعلیل برای دو مطلب متفاوت است.

اشکال نشود که تفاوت این آیه با آیه قبلی چیست؟ در مورد آیه قبلی ما اینطور معنا می کردیم که خدا تیمم را امر کرده است، تیمم برای مردم آن زمان سخت بود و با آن روحیه کبر و نخوت آن ها سازگار نبود، شاید مراد این باشد که ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج، گرچه غسل و وضو نیز سخت است، ولی خداوند نمی خواهد شما در دین به سختی بیفتید، ولی می خواهد شما پاک شوید. یعنی انگیزه خدا این نیست که شما به سختی بیفتید. بنابراین ما اشکال به آیه اول را قبول داریم. ولی آیه دوم انصافا قاعده لاحرج را بیان می کند. نمی خواهد بفرماید که انگیزه خدا این نیست که به سختی بیفتید بلکه واقعا سختی را برای شما نمی خواهد و آسانی را می خواهد لذا حکمی که دارای سختی باشد برای شما جعل نمی کند. ظاهر آیه این را می رساند که چون خدا سختی را برای شما نمی خواهد، پس احکامی که موجب سختی برای شما است، جعل نمی کند. معنایی که محقق روحانی کرده اند به نظر ما خلاف ظاهر است.

###### بررسی اشکال به حکمت بودن

فقط این اشکال ایشان می ماند که فرمودند حکمت است و حکمت معمم نیست. قطعا یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر از باب حکمت است، چون خیلی اوقات مسافر هم هستیم و به حرج نیز نمی افتیم و روزه ساقط است. بنابراین حکمت است. می فرماید حکم معمم و مخصص نیست. جواب این است که:

1. اگر بگوییم که حرج نوعی مراد است، می تواند علت باشد. زیرا اگر خدا به نوع مردم بگوید که در ماه رمضان روزه بگیرند حرج نوعی است.
2. اینکه حکمت معمم و مخصص نیست، بیان درستی نیست. محقق داماد فرموده اند که عرف حکمت را معمم می داند. وقتی به عرف بگوییم که خداوند میته را حرام کرده به دلیل اینکه موجب فساد بدن می شود، گرچه عرف از آن حکمت می فهمد، ولی عرف می گوید آیا هروئین که موجب فساد بدن می شود، معقول است که خداوند حرام نکند؟ با اینکه هروئین اشد است نسبت به ضررزدن بدن، بنابراین حکمت معمم می تواند باشد.

3.آیه مربوط به جهاد

اما در مورد آیه سوم که مهم ترین آیه بود. می گوییم «جاهدوا فی الله» معلوم نیست به معنای جهاد با عدو باشد، جهاد یعنی بذل جهد کنید. چرا آیه را سخت معنا کنیم؟ منظور از آیه این است که تلاش در راه خدا کنید. الذین جاهدوا فینا لنهدینم سبلنا، کسانی که در راه ما تلاش می کنند ما راهمان را برای آن ها نشان می دهیم. اصلا مساوق با حرج نیست. تلاش برای خدا مساوق با تلاش نیست. جاهدوا، یعنی تلاش در راه خدا کنید. اگر جاهدوا را به معنای جهاد بگیریم، وقتی کنار آن «ما جعل علیکم فی الدین من حرچ» است صدر و ذیل تناسب پیدا نمی کند. خداوند بگوید که بروید با دشمن بچنگید بعد بگوید که خدا برای شما سختی قرار نداده است، این اصلا تناسب ندارد. بنابراین معنای آن تلاش در راه خدا است. متکلم طوری صحبت نمی کند که تناقض صدر و ذیل شود. اگر نظر مجموعی نیز بکنیم اینجا تناسب ندارد با ما جعل علیکم فی الدین من حرج که معنای تفضل و امتنان دارد. بیان اینکه به نظر مجموعی نیز دین سخت نیست، با امر به جهاد حرجی، تناسب عرفی ندارد. لذا همین قرینه است بر اینکه جاهدوا به معنای تلاش کردن در راه خدا باشد.

#### ب: بررسی روایات دال بر لاحرج

اما موثقه ابی بصیر و صحیحه ای که خوانده شد، به نظر ما دلالت خوبی دارند. منشأ اینکه خدا در مورد آب کر گفته که نجس نمی شود، این است که خدا نمی خواهد در دین سختی برای مردم باشد. اینکه قاعده لاحرج باید نفی اطلاق و عموم حکمی کند که مستلزم حرج است، مسائلی است که در اصول بافته شده است. مطلب مسلمی نیست که بتوانیم از این بیان استفاده کنیم. اینکه خداوند در مورد آب کر فرموده اند که نجس نمی شود، به خاطر همین است که مردم به سختی نیفتند و در دین حرج نباشد، این معنا هیچ اشکالی ندارد. اتفاقا با روایات مضیق نبودن دین نیز سازگاری دارد. گفته نشود که منظور این است که بدتر از این نیز می توانم احکام جعل کنم، این معنا را هر کسی با هر دین سختی می تواند بگوید که سخت تر از این نیز می توانستم بگویم. بنابراین این معنای روایت نیست.

##### وجود روایتی دیگر دال بر لاحرج

علاوه بر اینکه یک روایتی نیز غیر از روایت عبدالأعلی که در جلسات آینده در سند و دلالت آن بحث می شود، وجود دارد که ایشان نادیده گرفته اند. صحیحه هیثم بن عروه است که متن آن چنین است:

« سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عُرْوَةَ التَّمِيمِيِّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْمُحْرِمِ يُرِيدُ إِسْبَاغَ الْوُضُوءِ فَسَقَطَ مِنْ لِحْيَتِهِ الشَّعْرَةُ أَوِ الشَّعْرَتَانِ فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْ‏ءٍ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»[[12]](#footnote-12)

راوی می پرسد که محرم می خواهد اسباغ وضو کند، با اینکه حرام است که محرم بوی بدنش را بکند، در این روایت می گوید شخص می خواهد اسباغ در وضو کند، حضرت می فرماید اشکالی ندارد. سپس به این آیه تمسک می کنند که ما جعل علیکم فی الدین من حرج، خداوند در دین حرج قرار نداده است که بگوید حال که محرم هستید، باید تلاش کنید تا یک مو نیز از شما کنده نشود. این روایت بهترین روایت در قاعده لاحرج است که متأسفانه ایشان این روایت را مطرح نکرده اند با اینکه سند و دلالت آن خوب است.

اما روایت عبدالأعلی مولی آل سام نیز در جلسه اینده بررسی خواهد شد و راجع به اینکه صحیحه جمیل می گفت لیحرج ولی امام فرمودند که این کافی نیست، توضیحاتی خواهیم داد.

1. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص246.](http://lib.eshia.ir/71334/14/246/%D8%AE%D9%88%D9%81) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص410.](http://lib.eshia.ir/11005/3/410/%D8%A7%D9%84%D8%B1%D8%AC%D9%84) [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره مائده، آيه 6. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره بقره، آيه 185. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره حج ، آيه 78. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره بقره، آيه 185. [↑](#footnote-ref-6)
7. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج1، ص417.](http://lib.eshia.ir/10083/1/417/%DB%8C%D8%A8%D9%88%D9%84) [↑](#footnote-ref-7)
8. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج1، ص86.](http://lib.eshia.ir/10083/1/86/%D8%A7%D9%84%D8%AC%D9%86%D8%A8) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص33.](http://lib.eshia.ir/11005/3/33/%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87) [↑](#footnote-ref-9)
10. [منتقی الاصول، سید محمد حسینی روحانی، ج4، ص341.](http://lib.eshia.ir/13050/4/341/%D8%A7%D9%84%D8%AD%D8%B1%D8%AC) [↑](#footnote-ref-10)
11. [منتقی الاصول، سید محمد حسینی روحانی، ج4، ص340.](http://lib.eshia.ir/13050/4/340/%D8%AD%D8%B1%D8%AC%DB%8C) [↑](#footnote-ref-11)
12. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج5، ص339.](http://lib.eshia.ir/10083/5/339/%D8%AD%D8%B1%D8%AC) [↑](#footnote-ref-12)